

■ ضعف شفافیت و کار تشکیلاتی، فقدان تحزب و فرهنگ سیاسی و از همه مهم‌تر دور شدن از متن زندگی مردم به عنوان مخاطبان و مشارکت‌کنندگان از دلایل تغییر مرجعیت سیاسی است. متأسفانه در چنین فضایی، ابزارهای غیراخلاقی و غیرفنی در فضای سیاسی کشور به مساله جریان‌های نوظهور و جریانی که شما نام آن را نسل اعتراضی گذاشته‌اید، دامن زده است



گفت‌وگوی «وطن امروز» با حمید دهقانپان
 درباره تغییر مرجعیت فکری جریان اصولگرایی

امکان و امتناع تحزب

یکی از مسائلی که بویژه در ۲ انتخابات اخیر در میان جریان اصولگرایی مشهود بود، این بود که مرجعیت فکری این جریان به نوعی از حلقه اصلی و مرکزی که می‌توان از آن به عنوان افراد تأثیرگذار در چینش افراد در شورای ائتلاف مانند حداد عادل و... نام برد، شیفت پیدا کرده است و افراد دیگری این مرجعیت را به دست گرفته‌اند. گویا جریان دیگری که سوبه‌های شبه‌رسانه‌ای قوی هم دارد با محوریت و میدان‌داری افراد بی‌سابقه و با استفاده از ظرفیت رسانه‌ای خود و پروپاگاندای به وجود آورده، توانسته مرجعیت فکری جریان اصولگرایی و حامیان ایدئولوژیک آن را به دست بگیرد و بویژه در انتخابات مجلس پیروز شود و افراد خود را وارد مجلس کند. این جریان که با شکل‌دهی به دوگانه چنار و پاچوش و با تخریب گسترده افراد مقابل توانست حلقه مرکزی و اصلی جریان اصولگرایی را شکست دهد چه مختصاتی دارد و چگونه توانست مرجعیت فکری جریان اصولگرایی را به دست بگیرد؟ آنچه مسلم است اشکالات و انتقاداتی به روند و سازوکار شورای ائتلاف و اعضای آن وارد است که برآمدن جریان شبه‌رسانه‌ای مذکور را توجیه می‌کند. شکل‌دهی به سیاست در حلقه‌های پست‌اندازی از افراد و خارج شدن افرادی که غالباً از نزدیکان این جریان هستند از لیست شورای ائتلاف شائبه‌ها و اعتراضاتی را با خود به همراه داشت. نکته دیگر این است که جریان مذکور تلاشی برای

گفت جامعه ایران وضع آنومیکی را تجربه می‌کند، بدین معنا که اقتدار اخلاقی جامعه و امر اجتماعی در حال ضعیف شدن است. به همین خاطر مرجعیتی که در گذشته خیلی مطرح بوده، در همه عرصه‌ها مانند علم، دین، هنر، فرهنگ، سیاست و... دچار یک تنزل شده است و سرعت این تنزل یک به هم ریختگی در امر اجتماعی به شکل اعم و کلی آن را رقم زده است. اما راجع به موضوع خاص شما، راجع به انشعاب در جریان اصولگرایی، اگر با افراد و جریاناتی که از جریان سابق انشعاب پیدا کرده‌اند هم‌صحبت شوید، انتقادات جدی نسبت به جریان یا ایده اصلی دارند که ۳ حلق بیشتر ندارد یا مدعی هستند جریان اصلی از برخی مبانی و شاخص‌های اصولگرایی عدول کرده یا متوجه فاصله اجتماعی بین جریان سابق و بدنه عمومی جامعه شده‌اند که عمدتاً ناشی از شکاف بین شعارها و وعده‌های انتخاباتی با تحقق آن است یا اینکه در نهایت تلفیقی از این دو صورت را مورد ملاحظه قرار می‌دهند. بنابراین جریان یا جریان‌های منشعب دیگر حاضر نیستند با آن برند و عنوان اول پای کار بیایند و تلاش می‌کنند با تغییر اسم و انشعاب اصلی جریان خود و تغییر در شعارها و اولویت‌های سیاسی، یک رمزگذاری مشخص با جریان سابق داشته باشند. نمی‌توانیم شکل‌گیری پدیده افول مرجعیت سیاسی بزرگان جریان اصولگرایی را با وسعت و با وضعی که شما بیان کردید به کشش یک شخص یا شخص یا شبه‌جریان تقلیل دهیم و باید زمینه و ساختار فرصتی که در آن چنین اشخاصی امکان ظهور و بروز پیدا می‌کنند مورد کنکاش قرار گیرد. اینکه چطور افراد مذکور به چنین سطحی از عاملیت در فضای کشور می‌رسند، آن هم بدون سوابق و دانشته‌های لازم، خودش سؤال مهمی است که همچنان بی‌پاسخ است. بعید است فردی در این عرصه‌ها به تلاش فردی، در مدت کوتاهی به این سطح از شهرت و نفوذ برسد که حتی توسط بزرگان جریان سیاسی و فرهنگی محل رجوع و اعتنا شود!

■ آنچه در ۲ انتخابات گذشته مشهود بوده این است که مرجعیت فکری جریان اصولگرایی در کنش‌های انتخاباتی به نوعی تغییر کرده است. الان به زعم شما ما با یک تکثری در جریان انقلاب مواجه هستیم. چه اتفاقی افتاده که ما به این شرایط رسیدیم و چه نقدی به روند طی شده می‌توان داشت؟ وجود تکثر در جریان اصولگرایی یک واقعیت است تا یک فرض. برخی قضاوت‌ها و تحلیل‌ها ناشی از عدم پذیرش این تکثر است. خیلی از تربیون‌ها بویژه حوزه رسمی و قرائت رسمی، انگار هنوز نمی‌خواهند این تکثر فکر را حتی در درون یک گفت‌وگو به رسمیت بشناسند. یعنی باور کنند که این تکثر حضور و بروز و ظهور دارد. همانطور که قبلاً عرض کردم، این تکثر نشان می‌دهد گفت‌وگو سابق نتوانسته شفاف و کارآمد باشد و فضای سیاسی جامعه را افق کند. یا به خاطر شکاف بین ایده و تحقق عینی آن است یا اینکه برخی شعارها و ارزش‌ها توسط صاحبان اصلی یا لیدرهای اصلی جریان نادیده گرفته شده است. الان در جریان‌ها و گفت‌وگوهای سیاسی انگار ما چهره‌های جدید و نوپدید را می‌بینیم که ضریب نفوذ و تأثیر زیادی در جامعه و در اداره سیاسی دارند و در رویدادی مانند انتخابات نقش ایفا می‌کنند. گویا یک سنت‌شکنی در حال رخ دادن است که گفته می‌شود افرادی که شاخص بودند و قبلاً غالباً با حلقه‌های سیاسی تنگ و انحصاری، برای یک جریان سیاسی تعیین تکلیف می‌کردند، دیگر اصالت ندارند و گویا این هندسه به هم خورده است.

فرهنگ سیاسی و از همه مهم‌تر دور شدن از متن زندگی مردم به عنوان مخاطبان و مشارکت‌کنندگان از دلایل این روند است. متأسفانه در چنین فضایی، ابزارهای غیراخلاقی و غیرفنی در فضای سیاسی کشور به مساله جریان‌های نوظهور و جریانی که شما نام آن را نسل اعتراضی گذاشته‌اید، دامن زده است. ■ یک نگرانی که بابت ظهور این نسل اعتراضی می‌توان ذکر کرد این است که تجربه لازم به این جریان یا توجه به فاصله‌گذاری با حلقه مرکزی جریان انقلاب، انتقال نیافته است و تربیت تشکیلاتی لازم‌ر پیدا نکرده‌اند. البته شاید آن حلقه هم تلاشی برای نیروسازی و انتقال این تجربه برای نسل بعدی صورت نداده است. اینجا بحث تحزب جدی می‌شود اما به نظر می‌رسد از منظر جریان انقلاب حزب امری منفی است، چون معطوف به قدرت است. شاید این دلیلی بر این است که جریان انقلاب کمتر تشکیلاتی عمل می‌کند، نظر شما چیست؟ به ویژه در جریان انقلاب، موانع اجتماعی و فرهنگی در مقابل تحزب چیست؟ آیا با تشکیل حزب واقعی این امر کمک‌کننده به وضعیت حکمرانی ما نیست؟ این مساله آنجا بیشتر به چشم می‌آید که ما تربیت تشکیلاتی لازم را در نسل‌های بعد جریان‌های سیاسی نمی‌بینیم و شاید یکی از دلایل تشکیل این نسل اعتراضی همین امر باشد که اولاً انتقال تجربه به آنها انجام نشده و دوم اینکه فضا برای حضور این نسل باز نشده است. سازوکار حزبی و تحزب می‌تواند این روند را تغییر دهد؟

کشور کار تشکیلاتی کند و برنامه بدهد و... با این سازوکار ما مثلاً ضرورت پیوند نهادهای علمی با تشکیلاتی مانند حزب را نادیده می‌گیریم. ما که نمی‌خواهیم صرفاً در سلیقه‌های سیاسی تفاوت‌هایی داشته باشیم. مساله اصلی و کار اصلی حزب این است که در برنامه‌ها و تنظیم‌گری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها بتواند تفاوتی را با ایجاد مشارکت‌های مردمی رقم بزند. این لازمه‌اش دسترسی به منابع اطلاعاتی مناسب و اتصال مناسب به نهاد علم است. وجود تسهیلات و برداشتن موانع مشارکت مردمی در فعالیت حزبی است. به این صورت است که احزاب می‌توانند وارد برنامه شوند و برنامه خود را پیاده کنند و بازخورد بگیرند و آن را اصلاح کنند. حزب نیازمند نظارت شفاف، رابطه تعریف‌شده با مردم، منابع مالی مشخص و در نهایت ضرورت پاسخگویی به جامعه و افکار عمومی است که اینها بحث‌های مفصلی است و مجال می‌خواهد.

نمی‌توانیم شکل‌گیری پدیده افول مرجعیت سیاسی بزرگان جریان اصولگرایی در این وسعت را به کشش یک شخص یا شخص یا شبه‌جریان تقلیل دهیم و باید زمینه و ساختار فرصتی که در آن چنین اشخاصی امکان ظهور و بروز پیدا می‌کنند مورد کنکاش قرار گیرد. اینکه چطور افراد مذکور به چنین سطحی از عاملیت در فضای کشور می‌رسند، آن هم بدون سوابق و دانشته‌های لازم، خودش سؤال مهمی است که همچنان بی‌پاسخ است. بعید است فردی در این عرصه‌ها به تلاش فردی، در مدت کوتاهی به این سطح از شهرت و نفوذ برسد که حتی توسط بزرگان جریان سیاسی و فرهنگی محل رجوع و اعتنا شود!

■ بله! الان ما حدود ۲۰۰ حزب ثبت‌شده داریم. اینکه سازوکار حزبی اصالت پیدا کند و بتوانیم انتخابات حزبی داشته باشیم و مطالبه لازم را از طریق حزب از نامزدهای انتخاباتی بی‌گیریم و حزب پاسخگویی عملکردهای نامزد خود باشد و... امر مطلوبی است اما چگونه می‌توان به این شرایط رسید؟ و کارایی ندارد نمی‌توان این انتظار را از آن داشت. وقتی حزب در فضای مجازی بخواهد فعالیت کند، انگار آن اتصال با مردم و پیوند با مردم وجود ندارد و شکل نهادی به خود نگرفته است. این حزب در وزن کشی با فردی که مدام با جامعه تخطب می‌کند و کسی هم با او کاری ندارد، نمی‌تواند ایفای نقش کند.

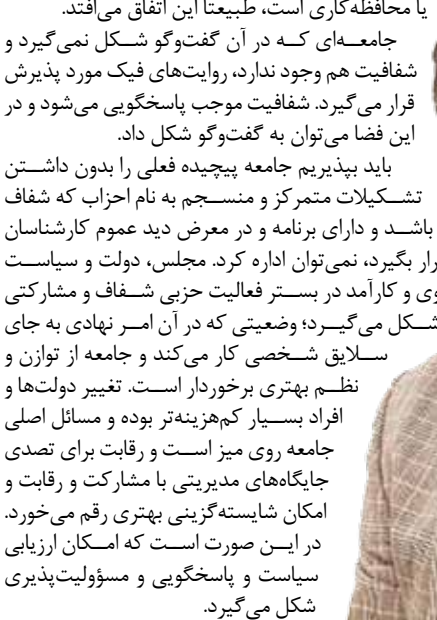
■ بله! الان ما حدود ۲۰۰ حزب ثبت‌شده داریم. اینکه سازوکار حزبی اصالت پیدا کند و بتوانیم انتخابات حزبی داشته باشیم و مطالبه لازم را از طریق حزب از نامزدهای انتخاباتی بی‌گیریم و حزب پاسخگویی عملکردهای نامزد خود باشد و... امر مطلوبی است اما چگونه می‌توان به این شرایط رسید؟ و کارایی ندارد نمی‌توان این انتظار را از آن داشت. وقتی حزب در فضای مجازی بخواهد فعالیت کند، انگار آن اتصال با مردم و پیوند با مردم وجود ندارد و شکل نهادی به خود نگرفته است. این حزب در وزن کشی با فردی که مدام با جامعه تخطب می‌کند و کسی هم با او کاری ندارد، نمی‌تواند ایفای نقش کند.

افراد هستند که در فضای مجازی از شیر مرغ تا جان آدمیزاد را تحلیل می‌کنند، از تاریخ انبیا و اسلام تا وضعیت بورس و تورم و... تا مسائل نظامی و ژئوپلیتیک و حتی پیشگویی! اما در اینجا نجد علم خاموش است. دستگاه‌های رسمی کجا هستند؟ گزارش‌های رسمی که فراوان توسط مراجع رسمی منتشر می‌شود چرا نمی‌تواند کار کند؟ چرا تکاپو و اعلام صریح مواضع توسط نهادهای متولی انجام نمی‌شود؟

این بازمی‌گردد به اینکه ما مساله شفافیت و مساله اقتدار نهاد علم و نظارت مردمی را جدی نگرفته‌ایم. طبیعی است در این فضا یک فرد می‌تواند با یک حزب هم‌واردی کند، لذا در وهله اول شفافیت وجود ندارد و مسائل مختلف محل قضاوت قرار گیرد و مردم بتوانند بررسی کنند و پیگیری کنند و به جواب برسند. مدام عدم پاسخ‌ها به پرسش‌های اساسی در مسائل اساسی کشور، باعث شده اتفاقاً افراد غیرمسئول بتوانند اعلام موضع صریح کنند و حتی مسؤولیتی هم از این بابت نپذیرند. وقتی فضا مبهم است و مرجعی که باید آن پاسخ بدهد از نفوذ و مشروعیت در جامعه برخوردار نیست و متهم به ماله‌کشی یا محافظه‌کاری است، طبیعتاً این اتفاق می‌افتد. جامعه‌ای که در آن گفت‌وگو شکل نمی‌گیرد و شفافیت هم وجود ندارد، روایت‌های فیک مورد پذیرش قرار می‌گیرد. شفافیت موجب پاسخگویی می‌شود و در این فضا می‌توان به گفت‌وگو داد. باید بپذیریم جامعه پیچیده فعلی را بدون داشتن تشکیلات متمرکز و منسجم به نام احزاب که شفاف باشد و دارای برنامه و در معرض دید عموم کارشناسان قرار بگیرد، نمی‌توان اداره کرد. مجلس، دولت و سیاست قوی و کارآمد در بستر فعالیت حزبی شفاف و مشارکتی شکل می‌گیرد؛ وضعیتی که در آن امر نهادی به جای سلاطین شخصی کار می‌کند و جامعه از توازن و نظم بهتری برخوردار است. تغییر دولت‌ها و افراد بسیار کم‌هزینه‌تر بوده و مسائل اصلی جامعه روی میز است و رقابت برای تصدی جایگاه‌های مدیریتی با مشارکت و رقابت و امکان شایسته‌گزینی بهتری رقم می‌خورد. در این صورت است که امکان ارزیابی سیاست و پاسخگویی و مسؤولیت‌پذیری شکل می‌گیرد.

وجود تکثر در جریان اصولگرایی یک واقعیت است تا یک فرض. برخی قضاوت‌ها و تحلیل‌ها ناشی از عدم پذیرش این تکثر است. خیلی از تربیون‌ها بویژه حوزه رسمی و قرائت رسمی، انگار هنوز نمی‌خواهند این تکثر فکر را حتی در درون یک گفت‌وگو به رسمیت بشناسند. یعنی باور کنند این تکثر حضور و بروز و ظهور دارد. این تکثر نشان می‌دهد گفت‌وگو سابق نتوانسته شفاف و کارآمد باشد و فضای سیاسی جامعه را افق کند. یا به خاطر شکاف بین ایده و تحقق عینی آن است یا اینکه برخی شعارها و ارزش‌ها توسط صاحبان اصلی یا لیدرهای اصلی جریان نادیده گرفته شده است.

وجود تکثر در جریان اصولگرایی یک واقعیت است تا یک فرض. برخی قضاوت‌ها و تحلیل‌ها ناشی از عدم پذیرش این تکثر است. خیلی از تربیون‌ها بویژه حوزه رسمی و قرائت رسمی، انگار هنوز نمی‌خواهند این تکثر فکر را حتی در درون یک گفت‌وگو به رسمیت بشناسند. یعنی باور کنند این تکثر حضور و بروز و ظهور دارد. این تکثر نشان می‌دهد گفت‌وگو سابق نتوانسته شفاف و کارآمد باشد و فضای سیاسی جامعه را افق کند. یا به خاطر شکاف بین ایده و تحقق عینی آن است یا اینکه برخی شعارها و ارزش‌ها توسط صاحبان اصلی یا لیدرهای اصلی جریان نادیده گرفته شده است.



ببخورد. نمی‌توانیم با یک نگاه کاملاً ابزارگرایانه به حزب بنگریم. ما الان قانون احزاب را داریم؛ به اندازه یک قاره حزب داریم. آیا این حزب کار می‌کند؟ ما باید ابتدا تحزب را به مثابه یک نهاد سیاسی به رسمیت بشناسیم. تکثر سیاسی زمانی شکلی طبیعی به خود می‌گیرد و معنادار است که جامعه خود به خود از فضای تضارب افکار و آرا بهره‌گیرد ولی وقتی این روند طبیعی نیست و انگار مداخله‌ای از بیرون به به شکل غیرطبیعی این تکثر را رقم می‌زند - مثل کاری که ما در قانون احزاب کرده‌ایم - نباید انتظار خاصی داشت. الان وضعیت به گونه‌ای است که همه می‌توانند با یک سازوکار در موضوعات کلان

این اتفاق هم به این ۲-۳ انتخابات اخیر ربطی ندارد. از سال ۸۴ به این طرف یکی از بحث‌هایی که رئیس‌جمهور وقت مطرح و بر آن تأکید می‌کرد کسب‌کن این حلقه تنگ و انحصار بود. حداقل ۲۰ سال - از ۸۴ به این سو - است که با یک مفارایی جدید نسبت به افراد شاخص در درون جبهه اصولگرایی مواجه هستیم، لذا ما تاریخی ۲۰ ساله را باید بررسی کنیم. فضای کنشگری سیاسی در میدان سیاست تمایل پیدا کرده که اشخاص نوظهوری بیایند و از این رهگذر بود که اقتدار ریش سفیدها و جل سیاسی کم‌کم تضعیف شد و راس هرم قدرت در ساخت سیاسی به قاعده نزدیک و از یک شکل هرمی به یک شکل مسطحی گرایش یافت و سلسله‌مراتب شکل افقی‌تر به خود گرفت. هر چه جلو آمدیم خود جامعه ایران هم دچار تغییراتی شده است که البته به تغییرات همگام با روندی جهانی است. با توجه به گسترش شبکه‌های اجتماعی و دسترسی به منابع اطلاعاتی و... جامعه ایران هم تحت تأثیر این امور قرار گرفته و مساله شفافیت و مطالبه حقوق شهروندی و تسهیلاتی که برای یک شهروند در فضای سیاسی وجود دارد، مورد توجه قرار گرفته است.

■ نکته اینجاست که بالاخره این فرآیند باعث شده در جبهه اصولگرایی شاهد شکل‌گیری یک نسل اعتراضی باشیم که با نقد به اصطلاح پدر خاندان‌ها بالا آمده‌اند و گویا با انتخابات مجلس اخیر، احساس کردند این روش می‌تواند جواب دهد و می‌توانند بعدها هم از همین روش استفاده کنند، لذا این باعث می‌شود در آینده در جریان انقلاب افتراق بیشتری را شاهد باشیم. این خود یک آسیب است. سوال این است که با این چالش باید چه کرد؟ نخست باید پرسید چه چیزی موضوع را آسیب‌زاد کرده است؟ وقتی سخن از آسیب‌شناسی می‌کنیم شما باید یکسری شاخص‌های پیشینی داشته باشید که بر اساس آن انحراف و زاویه با هنجارهای مورد توافق را احصا کنید. اتفاقاً آسیب اصلی مبهم شدن هنجارهای مورد توافق است که قدرت تشخیص و قضاوت را کاهش می‌دهد. یکی از مهم‌ترین هنجارها، هنجار اخلاقی سیاسی است که اتفاقاً در طی این ۲ دهه جزو برترکارترین تأکیدات رهبر معظم انقلاب بوده است. از دهه ۷۰ و ۸۰ به این سو می‌بینیم که گروه‌های سیاسی و افراد شاخص این جریان‌ها از ابزار غیراخلاقی مانند تخریب و رقیب‌هراسی... بیشتر استفاده می‌کنند. گویا تنها با یک دعوی غیراخلاقی می‌توان کارزار انتخاباتی را گرم کرد و الا بنا نیست هیچ برنامه‌های مورد نقد قرار گیرد و چیزی به عنوان نقد به معنای دقیق کلمه انگار رخت بر بسته است. این امر در فضایی اتفاق می‌افتد که هنوز نتوانسته‌ایم در اداره کشور سامانه شفافیت را مستقر کنیم. در این بستر حرف و حدیث‌ها و شایعات بشدت می‌تواند کار را برای کارزارهای انتخاباتی تسهیل کند و در این روش‌های تخریبی فردی می‌تواند گوی سبقت را از رقیب برآید و بر نگرش افراد موثر باشد یا حداقل با همین رقیب‌هراسی و تخریب و... افراد و زندگی شخصی و کارنامه مدیریتی آنها را زیر سؤال ببرد. این ابزارها به نام نقد و مطالبه، ضداخلاق سیاسی و کاهنده اعتماد عمومی به نهاد سیاست هستند؛ مساله‌ای که با کاهش مشارکت سیاسی در این یک دهه اخیر همبستگی بالا و مثبتی دارد.

■ نکته اینجاست که بالاخره این فرآیند باعث شده در جبهه اصولگرایی شاهد شکل‌گیری یک نسل اعتراضی باشیم که با نقد به اصطلاح پدر خاندان‌ها بالا آمده‌اند و گویا با انتخابات مجلس اخیر، احساس کردند این روش می‌تواند جواب دهد و می‌توانند بعدها هم از همین روش استفاده کنند، لذا این باعث می‌شود در آینده در جریان انقلاب افتراق بیشتری را شاهد باشیم. این خود یک آسیب است. سوال این است که با این چالش باید چه کرد؟ نخست باید پرسید چه چیزی موضوع را آسیب‌زاد کرده است؟ وقتی سخن از آسیب‌شناسی می‌کنیم شما باید یکسری شاخص‌های پیشینی داشته باشید که بر اساس آن انحراف و زاویه با هنجارهای مورد توافق را احصا کنید. اتفاقاً آسیب اصلی مبهم شدن هنجارهای مورد توافق است که قدرت تشخیص و قضاوت را کاهش می‌دهد. یکی از مهم‌ترین هنجارها، هنجار اخلاقی سیاسی است که اتفاقاً در طی این ۲ دهه جزو برترکارترین تأکیدات رهبر معظم انقلاب بوده است. از دهه ۷۰ و ۸۰ به این سو می‌بینیم که گروه‌های سیاسی و افراد شاخص این جریان‌ها از ابزار غیراخلاقی مانند تخریب و رقیب‌هراسی... بیشتر استفاده می‌کنند. گویا تنها با یک دعوی غیراخلاقی می‌توان کارزار انتخاباتی را گرم کرد و الا بنا نیست هیچ برنامه‌های مورد نقد قرار گیرد و چیزی به عنوان نقد به معنای دقیق کلمه انگار رخت بر بسته است. این امر در فضایی اتفاق می‌افتد که هنوز نتوانسته‌ایم در اداره کشور سامانه شفافیت را مستقر کنیم. در این بستر حرف و حدیث‌ها و شایعات بشدت می‌تواند کار را برای کارزارهای انتخاباتی تسهیل کند و در این روش‌های تخریبی فردی می‌تواند گوی سبقت را از رقیب برآید و بر نگرش افراد موثر باشد یا حداقل با همین رقیب‌هراسی و تخریب و... افراد و زندگی شخصی و کارنامه مدیریتی آنها را زیر سؤال ببرد. این ابزارها به نام نقد و مطالبه، ضداخلاق سیاسی و کاهنده اعتماد عمومی به نهاد سیاست هستند؛ مساله‌ای که با کاهش مشارکت سیاسی در این یک دهه اخیر همبستگی بالا و مثبتی دارد.

ضعف در شفافیت و کار تشکیلاتی، فقدان تحزب و فرهنگ سیاسی و از همه مهم‌تر دور شدن از متن زندگی مردم به عنوان مخاطبان و مشارکت‌کنندگان از دلایل تغییر مرجعیت سیاسی است. متأسفانه در چنین فضایی، ابزارهای غیراخلاقی و غیرفنی در فضای سیاسی کشور به مساله جریان‌های نوظهور و جریانی که شما نام آن را نسل اعتراضی گذاشته‌اید، دامن زده است

تغییر مرجعیت فکری از اندیشمندان و متفکران به سمت سلبریتی‌ها و شاخ‌های مجازی در کل دنیا امری طبیعی است و به طور کلی این اتفاق رخ داده است اما محل سوال ما درباره چرایی این تغییر مرجعیت فکری در جریان اصولگرایی است. این تغییر مرجعیت از بزرگان جریان انقلابی به سوی جریان‌های شبه‌رسانه‌ای مانند امثال رافعی‌پور شیفت پیدا کرده است. چرا این اتفاق رخ داده است؟ نخست باید بپذیریم جدا از موضوع انتخابات و رفتارهای انتخاباتی، به طور کلی مرجعیت‌های اجتماعی در جامعه ما مسأله‌مند شده است. ما شاهد کاهش نفوذ مرجعیت‌های اجتماعی در خیلی از عرصه‌های حیات اجتماعی هستیم. تکثر موجود در سبک‌های زندگی حتی که خانواده خود نشان از ظهور بروز کنش‌های اجتماعی مطوف به سلیقه‌های فردی به جای تبعیت از هنجارهای جمعی در عمده رفتارهای زندگی روزمره است. این تغییرات در پستر و فضای یک تحولات کلان‌تری رخ داده است و طبیعتاً بر عرصه سیاست هم تأثیر گذاشته است. اساساً امروز در هم‌تنیدگی عرصه‌های زندگی اجتماعی، امری اجتناب‌ناپذیر است.

هر چند این موضوع روال طبیعی جریان‌های اجتماعی بوده که همواره یک فکر سیاسی یا فرهنگی یا حتی دینی از بدو شکل‌گیری تا تبدیل شدن به یک جریان سیاسی و در امتدادش، یکدست باقی می‌ماند و قطعاً به یک تکثری منتهی می‌شود؛ در تاریخ اندیشه یک فکر یا رسم واحد به ندرت نتوانسته تا آخر شاکله اولیه خود را حفظ کند و همیشه ما شاهد انشعاب و تلفیق اندیشه‌ها هستیم. این را به لحاظ کلی عرض کردم و به یک نگاه کلان و تاریخی این انشعاب و تکثر روندی طبیعی است. لکن آنچه این وضعیت را در جامعه ما پروپاگاندیک کرده و حتی تصویری آسیب‌گونه را به ذهنیت جامعه متبادر می‌کند، سرعت و شتاب این تغییرات است. تحولات جهانی و تغییرات اجتماعی سریع، بویژه در حوزه تکنولوژی‌های رسانه‌ای و ارتباطاتی به این فضا دامن زده است و به طور کلی سرعت زوال ایده واحد در زندگی را بالا برده است. پس اقتضات زمانی ناشی از تغییرات اجتماعی از یک سو و عاملیت‌های انسانی و اجتماعی و حتی حوادث غیرارادی از سوی دیگر به شکل مستقیم و غیرمستقیم این فرآیند تأثیرگذار هستند. عجلالتا به طور کلی می‌توان

تغییر مرجعیت فکری از اندیشمندان و متفکران به سمت سلبریتی‌ها و شاخ‌های مجازی در کل دنیا امری طبیعی است و به طور کلی این اتفاق رخ داده است اما محل سوال ما درباره چرایی این تغییر مرجعیت فکری در جریان اصولگرایی است. این تغییر مرجعیت از بزرگان جریان انقلابی به سوی جریان‌های شبه‌رسانه‌ای مانند امثال رافعی‌پور شیفت پیدا کرده است. چرا این اتفاق رخ داده است؟ نخست باید بپذیریم جدا از موضوع انتخابات و رفتارهای انتخاباتی، به طور کلی مرجعیت‌های اجتماعی در جامعه ما مسأله‌مند شده است. ما شاهد کاهش نفوذ مرجعیت‌های اجتماعی در خیلی از عرصه‌های حیات اجتماعی هستیم. تکثر موجود در سبک‌های زندگی حتی که خانواده خود نشان از ظهور بروز کنش‌های اجتماعی مطوف به سلیقه‌های فردی به جای تبعیت از هنجارهای جمعی در عمده رفتارهای زندگی روزمره است. این تغییرات در پستر و فضای یک تحولات کلان‌تری رخ داده است و طبیعتاً بر عرصه سیاست هم تأثیر گذاشته است. اساساً امروز در هم‌تنیدگی عرصه‌های زندگی اجتماعی، امری اجتناب‌ناپذیر است.